

بوده و متحرک و روی صفت مذکور نهاده میشود
و در مواقع اعیاد مذهبی اجاق آتش را از
اطاق بیرون میکشیدند و مردم آتش مقدس
را از نقاط دور دست چلگه بغلان تماشا
و زیارت میتوانستند. گفتم که در کنارهای
صفت بزرگ ماحول آتشگاه یا صهیح تر بگویم
در زاویه های آن مجسمه های شاهان کوشانی
بخصوص کنیشکا پیدا شده است. کوشا نشاهدان
مانند پادشاهان یونانی بکتریان همه ادیان
و مذاهب مروج درین سرزمین را احترام
میکردند: (کنیشکا) که بانی این معبد یا
آتشکده است بحیث بانی معبد و استوپه بزرگ
بودایی هم شناخته شده (معبد و استوپه بزرگ
پشاور که اسم و صورت کنیشکا نقش در جدار
و سرپوش جمبه فلزی از آنجا پیدا شده) و در
بعضی سکه های او صورت بودا هم نقش است.
با این همه شواهد هنوز واضح نمیتوان گفت
که او شخصاً پیرو چه آئینی بوده؟ و مقصد از
معبد یا آتشکده سرخ کوتل چه بوده؟ شبهه نمی
نیست که ما در قرن دوم مسیحی در سرزمین
باختر مواجه با آتشگاهی هستیم که بانی آن
(کنیشکا) است. شبهه نمی نیست که ما درین
زمان یعنی هزار و دو صد سال یا اقله از
سال از آغاز آئین مزدیسناى زرتشتی بلخی
دور هستیم و اقله يك قرن از رومی که
شاه پور اول ساسانی در آن بعمل آورد
فاصله داریم. پس آئین مزدیسناى قرن دوم
مسیحی در بغلان چه شکلی داشته؟ وجود بیکر
های پادشاهان کوشانی مخصوصاً (کنیشکا)
نشان میدهد که مفکوره تجلیل خاندان سلطنتی
با مقررات آئین مزدیسنا که مظهر آن آتش
بود مزوج شده بود. از طرف دیگر آتش
بحیث مظهر قدرت در بعضی مسکو کسات
روی شانه های کنیشکای کوشانی دیده شده

میدانیم که در همین وقت (اناهیتا) رفته انواع
آب و حاصل خیزی در باختر پرستش میشد.
مهر هم از خود پیروانی داشت. آیا اثری
از پرستش (اناهیتا) یا (مهر) در آتشکده
سرخ کوتل نیست؟ اگر صد سال بعد تر به آغاز
دوره ساسانی (۲۲۴) انهم در فارس نگاه
کنیم می بینیم که (اناهیتا) درین گوشه
ایران معبد بزرگی دارد و (پاپک) پدر
اروشیر بنیان گذار دو دمان ساسانی مجاور
و ننگه بان همین معبد بود. در کشور خود ما
وجود معبد اناهیتا کنار آب های آمودریا
در عهد کوشانی های بزرگ ثابت است به
اساس تحقیقات پروفیسر (گیرشمن) پرستش
اناهیتا در فارس با پرستش آتش مخلوط شده
بود. آیا عین این نظریه یکی دو قرن بیشتر
در افغانستان در بغلان تطابق ندارد؟ (کنیشکا)
معبد سرخ کوتل بغلان را به نام خود نام گذاری
کرده و با وجود اجاق آتش در آتشکده
و خاکستر در میان آن، مجسمه های پادشاه
در آنجا نشانی از اختلاط تجلیل مقام سلطنت
و خاندان سلطنتی با آتش مقدس مزدیسنا می
نمیباشد؟ گفتنی های زیادی درین باب دارد
که درین صفحه جای آن نیست.



دوره کوشانی های بزرگ سه قرن تاریخ
افغانستان و شمال غرب هند را اشغال کرد
ولی دوره عروج آن ها محدود به قرن دوم و نیمه
اول قرن سوم مسیحی است. درین دوره همه
جا از بلخ تا (پشاور) و از آن دور تر تا
(تاکزیلا) و از آنهم دور تر تا (ماتورا)
در حوزه رود جمنا همه جا معابد بزرگ و
مجلل برای ادیان و مذاهب مختلف بنا شد.
معمولاً چنین می پنداریم که معبد بودایی معروف
(نوبهار) بلخ و معبد بزرگ یا آتشکده بزرگ

بـفلان در (سرخ کوتل) (ثابت است) اولین
میدوبت ۳۵ متری بامیان، معبد بزرگ با استوپه
بسیار بلند بشاور (ثابت است) و معبد بزرگ
(ماتورا) در دهکده (مات) در جنوب دهلی
همه از یادگارهای این زمان است و آنچه که
(ثابت) خوانندیم باشهود اسناد به شخص کنیشکا
مرتبط است و بشیر آن در اثر اقدامات عمرانی
همین پادشاه بزرگ بامیان آمده است .

کوشانی ها مانند تیموری ها حینی که از
حلف زارهای آسیای مرکزی وارد (دیار) ما
شدند تفیر روحیه دادند و خوی بدوی از سر
آنها افتاد و حامی و مشوق صنایع مستظرفه
و ادبیات و علم و هنر شدند . پیشتر گفتیم که
بزرگترین صفت کوشانی ها . تطابق با محیط
مدنی و ادبی و هنری بود که این سوی (اکسوس)
بدان مواجـه شدند و بدون اینکه خود چیزی آورده
باشند خوشبختانه همه چیزهای موجود را با
آغوش باز پذیرفتند . با ادیان و مذاهب با اغماض
و احترام پیش آمدند و اساسات مدنی ، ایرانی
یونانی ، هندی را که در دو طرفه هند و کش
از قرن ها بهم ترکیب شده و ریشه دوانیده
و شکل مختلطی بخود گرفته بود ناخود آگاه
قبول کردند و از آن حمایت نمودند . در موقع
ورود آنها و در دوره استقرار و قدرت
آنها هورا ، مزدا ، ناهیتا ، میترا ، ورترا گنا
بودا ، همه مورد احترام و ستایش بود . زبان
سانسکریت و پراکریته ها ، زبان باختری
و لهجه اوستایی ، رسم الخط آرامی ، یونانی
خروشتی و در حصص هندی قلمر و آنها زبان
(برهمی) همه معمول و مروج بود و آثاری از
زمان خود کوشانی ها مربوط به قرن های ۳ و ۲
و ۱ مسیحی چه در زبان باختری چه در سانسکریت
چه در پراکریته ها چه در رسم الخط یونانی
و چه در رسم الخط کوشانا و خروشتی و برهمی

در دست داریم . کوشانی ها در قبول اساسات
مدنی و ادبی کور کورانه تسلیم نشده اند
بلکه از عقل سلیم و درایت و سنجش کسار
گرفته اند . رسم الخط های معمول افغانستان
را برای نگارش زبان های محلی پذیرفتند
ولی عندالاحتیاج تصرفات معقولی هم نموده اند
که شواهد آن را در رسم الخط یونانی و سانسکریت
مشاهده میتوانیم . چنانچه برای ادای صوت
(ش) در اسم (کنیشکا) یک حرف جدید در
الفبای یونانی علاوه کردند ، بدین ملاحظه
و ملاحظات نظیر آن که در جزئیات آن در اینجا
داخل شده نمیتوانم دانشمندان صفات الفبای
(یونانو کوشانی) و (کوشانا) را بامیان
آوردند .

آئین بودایی در همین دوره از سرحدات
قلمرو کوشانی به ترکستان چینی و از ختن
به ماورای صحرای گوبی به چین و حتی به
جاپان سرایت کرد . حلقه های مذهبی طریقه
های دوگانه بودایی در شمال و جنوب هند و کش
از بلخ تا قندهار وسعت اختیار کرد . هنر هیکل
تراشی یونانو بودایی که حالا با شرحیکه
دادیم آنرا مظهر مذهبی مدرسه کوشانی
خوانده میتوانیم فوق العاده ترقی کرد و از
قرن سوم تا پنجم مسیحی به اوج رفعت رسید
هده در دل گندهار با صدها معابد و دیرها
و استوپه ها که بعضی گنبد های آن بارنگ
طلایی در آفتاب میدرخشید (مکده تانی)
یا سرزمین موعود بودایی شد و مراتب زیبایی
هنر این نقطه افغانستان را درین عصر محتوبات
موزه کابل و گیمه اثبات میکنند و در صحنه
ستایشگرانی که امسال از تبه شتر ، هده پیدا
شده و از تالاب ایی بودا را نیایش میکنند
منتهای ظرافت و زیبایی محسوس است .
در نیمه هندی امپراطوری کوشانی ادب

سانسکریت چه مذهبی و چه غیر مذهبی مرا تپ
بلندی را پیمود و آثار جدید به میان آمد. عصر
کوشانی بین دوره رزمی (مها باراتا) و (راما یانا)
و قرن پنجم که دوره رونیسانس سانسکریت
میباشد حلقه بسیار مهمی تلقی میشود.

در نیمه غربی امپراطوری کوشانی یعنی
در خاک های افغانستان کتاب و آثار ادبی
زیادی در معابد جمع شد. در بامیان که سر
راه کاروان روجهان بودایی بین آسیای
مرکزی و هند و چین قرار داشت آثار نگارشی
دوره های مختلف و جاه های مختلف بدست
آمده است. در مجاورت بت ۳۵ متری در
سال ۱۹۳۰ در حالیکه خود حاضر بود ۲۰ بقایای
بعضی صحنه از یک کتا بخانه کوچک یک معبد
کشف شد که در آن میان رسم الخط های
مختلف (کوشانا) (گوپتا) و انواع رسم الخط
معمول در آسیای مرکزی دیده میشود. بعقیده
دانشمند معروف فرانسوی «سیلون لوی» تاریخ
کتابت آنها از قرن ۳ تا ۸ مسیحی را در بر
میگیرد. در میان ورق باره های پوست نازک
درخت پارچه هایی مرهوط به دوساله بودایی
پیدا شده یکی (ابهی دهرمه) و دیگری
(وینایا). صحیفه اولی از کتیب طریقه
(مهایانی) یا راه بزرگ نجات
و صحیفه دومی از صحایف (هینایانی) راه
کوچک نجات بود و ازین دو اثر معلوم میشود که
پیروان هر دو طریقه بودایی پهلوی به پهلوی در
بامیان زندگانی داشتند. صحیفه (وینایا)
به رسم الخط (گوپتا) نوشته شده و تاریخ
کتابت آن را دانشمند فرانسوی که بیشتر نام
برده به قرن ۶ مسیحی نسبت میدهد و مصنف
آن (اسوه کوشا) عالم و نویسنده مشهور هندی
عصر کوشانی بود که هم عالم، هم نویسنده،
هم موسیقی نواز چیره دست بود و در **در بار**

کنشکاسمت مشاورت ادبی داشت. محتویات
این رساله بیشتر قصص و حکایات اخلاقی است
و قبل از کشف پارچه های این اثر از بامیان
متن سانسکریت آن مجهول بود و فقط آنرا از
ترجمه های چینی و بالی می شناختند.



در میان هیکل تراشی های هده و در
نقاشی های دیواری بامیان مجالس ساز و سرود
بسیار است و موسیقی نوازان **درامشگران** را
با ادوات و آلات مختلف موسیقی مشاهده
میکتیم. دهل نواز، توله نواز، رباب نواز
و هارپ نواز در میان آنها بیشتر به نظر می خورد
آمین بودایی در جستجوی علاج دردهای درونی
بشری چنین تشخیص داده بود که به **آهننگ**
دل نواز موسیقی تا اندازه ای آرام روحی را
تسکین داده میتواند. با این روحیه موسیقی
در کشور ما با سابقه ای که داشت بیشتر معمول و
متداول شد و شواهد آنرا هم در آثار هنری
مشاهده میتوانیم.



در چند صفحه پیش و شاید یکی دو مرتبه
هم بیشتر درین مطالعات تحلیلی که مختص
به مائرفرهنگی و هنری است از دوره ساسانیان
یاد کردیم. ظهور ایشان در فارس (۲۲۴ مسیحی)
و قدرت ایشان در ایران و فتوحات ایشان در
ماحول ایران چه بطرف غرب و چه بطرف شرق
موجبات تشکیل امپراطوری بزرگی را بامیان
آورد که قدری کوچکتر از امپراطوری
هخامنشی از دانیوب تا سفدراز فرات تا مرز
چین انبساط داشت ولی دو برابر دوره هخامنشی
چهار قرن کامل تا موقع ظهور و انتشار اسلام
دوام کرد و بدین واسطه اسلام از نظر معماری
و هنر همه جا و ارات تمدن و سلیقه ساسانی شد.
ترقی قدرت ساسانی باعث انحطاط نیروی

کوشانی گردید. چون درین صفحه ها از ذکر وقایع
بخصوص وقایع جنگی بکلی اخترا شده به نحوه
گسترش نفوذ ساسانی در خاک های افغانستان
و برخی عکس العمل ها کاری نداریم. میدانیم
که در عصر شاه پور اول (۲۷۲ - ۲۴۱) شاه
پور دوم (۳۰۹-۳۷۹) قدرت ایشان
در ساحتی که یاد کردیم همه جا بهمن و منبسط شد.
از روی کتیبه می که پرو فیسور «هرزفلد»
از تخت جمشید پیدا کرده معلوم میشود که
در سال ۳۵۶ (سلوک) نام قاضی القضاة کابل
برای سلامتی شاه پور دوم و مراجعت او از
نواحی شرقی بکابل دعا کرده است.

کوشانی ها بعد از خمس اول قرن سوم مطیع
و تحت الحمايه ساسانی ها شدند و برخی از
حکمرانان یا نایب السلطنه های ساسانی خود
را به صفت (کوشان شاه بزرگ) یا (حکمران
خراسان و شاه کوشانی یا پادشاه بزرگ
کوشانی) میخواندند.

مسکوکات شاهان ساسانی از نقاط مختلف
افغانستان پیدا شده و بهترین آن مجموعه
ایست که در سال ۱۹۳۳ از یک معبد بودایی
از تپه مرینجان بدست آمد و شامل (۳۲۶) سکه
شاه پور دوم (۲۸) سکه اردشیر و (۱۴) سکه
شاه پور سوم و (۱۲) سکه طلامی (کوشانو
ساسانی) میباشد که در برخی از آن ها نام
(دره ران) خوانده شده و مضمون ضرب سکه
او چنین است: «بوگورو ورو نو، وزرکو
کوشانو شاوو» یعنی (خداوندگار و دره ران
شاه بزرگ کوشانی). کلمات بوگو (بغ)
یعنی خدا - وزرکو (وزرگ) یعنی (بزرگ)
(شا) یعنی (شاه) و صورت جمله بندی نشان میدهد
که زبان باختری که شرحی مختصر پیرامون آن
دادم و کتیبه هایی بدان زبان به رسم الخط
یونانی از سرخ کوتل (بقلان) پیدا شده است

در جنوب هند و کش هم معمول بود و اینک
در طی قرن چهارم مسیحی استعمال آنرا
در مسکوکات کوشانوساسانی مشاهده میکنیم.
مجموعه مسکوکاتی که بالا ذکر کردیم در
اواخر قرن چهارم و محتملا در سال ۳۸۸
مسیحی بدست را همان بودایی در معبد
مذکور بودیم گذاشته شده بود. آخرین
جائی که نام کابل در ماخذ ساسانی ذکر شده
نامها ایست که (تسنار) هو بد بزرگ
مزدیسنائی به پادشاه طبرستان فرستاده
و (زکریستن سن) مولف تاریخ «ایران در عصر
ساسانیان» معتقد است که در زمان سلطنت
خسرو اول و دقیق تر بگویم بین سال های
۵۵۷ و ۵۷۰ نوشته شده و کابل را بحیث یک
شهر سرحدی امپراطوری یاد کرده است.
شبهه می نیست که در دوره چهارصدساله
سلطنت ساسانیان در داخل خاک های افغانستان
امروزی سلاله ها و امرای محلی به نامها
و القاب مختلف در هر گوشه و کنار وجود داشت
و معروفترین آنها یفئل شاهان، کیداری ها،
نیکسکی ها، تکین شاهی ها، رتیبیل شاهان،
رایان کابلی و غیره بودند (به تاریخ قدیم
افغانستان جلد دوم نگارش نویسنده این اثر
مراجعه شود) ولی فرهنگ و ادبیات و هنر
ساسانی در تمام این دوره همه جا حکمفرما
بود و انعکاس آنرا در آثار بودایی و مانوی
و نسطوری و آفتاب پرستی بر همین و جینی
در نقاط مختلف کشور دیده میتوانیم.

با ظهور ساسانی ها در صحنه تاریخ
ایران و افغانستان فرهنگ عمومی و هنرهای
زیبا بار دیگر با ذوق و روح ایرانی رنگ
آمییزی میشود. هنر ساسانی را پرو فیسر
«گیرشمن» «مظهر جدید» ایرانی میخواند
که در آن اساسات قدیمه هخامنشی و اشکانی

بهم در آمیخته و چهره جدیدی بخود گرفته است در معماری گنبد و کمان و ایوان متمایز این دوره را تشکیل میدهد و وجود آن در آبادی ها از قصر های سلطنتی گرفته تا معابد و آتشکده ها و منازل همه جا مشهود است. گچ بری و نقاشی های دیواری جزء تزئینات داخلی این روش معماری بود. تراشیدن طاق ها در دل کوه ها چه در ایران و چه در افغانستان، مرادۀ با همی کوشانیان و ساسانیان را بیاد میدهد. سقف نیم گنبد که به اصطلاح فرانسوی آنرا گنبد (گهواره شکل) گویند و گنبد روی کمانچه ها و طاق نما ها که در زاویه ها تعبیه میشد در شرق و غرب معمول شد. در سموچ های بامیان در خانه های شهر ضحاک و در سایر نقاط افغانستان چه در خرابه های سیستان چه در بلخ همه جا مشهود است. مهمترین نقطه در خاک افغانستان که هنر ساسانی را در نقاشی های دیواری نمایان میسازد (دختر نوشیروان) است که در طاق بزرگ به روش ساسانی در نواحی غربی «دو آب شاه بسند» که از وهکده های (روئی) و (موئی) چند ان فاصله ندارد در جدارهای درۀ علمیای (خلم) مجلس بزرگی نقاشی شده که برخی ممیزات آنرا پاپایان ذکر خواهیم کرد. دختر نوشیروان نشان میدهد که چنان نقاشی ساسانی و مختصات لباس و زیورات آنها در نقاشی های بودایی در بامیان و ککرت و فندقستان تاثیر بخشیده و مظاهری از مکتب هنری (کوشانو ساسانی) یا (ایرانو بودایی) را بامیان آورده است. این مکتب به ذات خود قدم به قدم یکسو جانب هند و سوی دیگر بطرف آسیای مرکزی و سنکیانک و چین تا شرق اقصی تاثیر بخشیده و شواهد آنرا در (قزل) و (تورفان) و (توئن

هوانگک) و (نارا) در نقاشی های بودایی، مانی نسطوری مشاهده میتوانیم. هنر ساسانی در تمام رشته ها و پدیده های معماری و صنعتی در تمام جهان اسلام از چین تا جبل الطارق نفوذ کرد و این نفوذ را در (بار چه جات) و زوز دوزی ها و فرش و نقاشی، خانم کاری و حکاکی و چینی سازی و غیره ملاحظه میتوانیم.



گفتهیم که مهمترین چهره هنری یا نقاشی دیواری ساسانی را در محلی به نام (دختر نوشیروان) دیده میتوانیم. بفاصله ۹۰۰ کیلومتری شمال غرب بامیان سر راه کاروان رو قدیم که بامیان را از راه کوتل اغربات و سوخته چنار و دندان شکن به دامنه های شمالی هندوکش به سیقان و کهمرد رهنمونی میکنند (دو آب شاه بسند) می آید و از اینجا راه باریکی بطرف وهکده های (موئی) و (روئی) می رود که باشندگان امروزی آن بیشتر تا تارها هستند. در قسمت های علمیای دره خلم در جدار کوه به سبک (نقش رستم) ۶ کیلومتری شمال تحت جمشید) طاق بسیار بزرگی (به ارتفاع ۱۸ متر و عرض ۱۲ متر و عمق ۴ متر) در دل کوه تراشیده شده که در سال ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ حین ورود پروفیسر هاکن هنوز قسمت های خوبی از آن نقاشی ها بجا مانده بود. شبیه نمی نیست که ژنرال فریه فرانسوی در زمان سلطنت امیر دوست محمد خان مجلس بزرگ هیکل تراشی را در حوالی سیقان و کهمرد در کوه های مرکزی افغانستان دیده و سپس هیچ کس اثری از آن نیافته است. بنده معتقدم که آنچه ژنرال مذکور در حدود ۱۱۸ سال قبل دیده همین نقاشی های ساسانی معروف به دختر نوشیروان است باری دختر نوشیروان به روش هخامنشی و ساسانی طاقی بود که

به یاد بود **بیروزی** های **دودمان** اخیرالذکر
 بمخصوص (کامیابی های شاه پور اول و دوم)
 در دل کوه تراشیده و نقاشی شده بود و
 مانند پرده بسیار مجلل و بزرگ رنگه به
 ارتفاع ده یا پانزده متر از ته **دره** جلب نظر
 میکرد. در وسط صحنه که روی ورقه کاگل
 زرد رنگ نقاشی شده احتمالا یکی از حکمرانان
 ساسانی بلخ روی تختی نشسته ۱۰ بین تخت
 مرکب از حصص **بیشین** بدن اسپها میباشد.
 لباس حکمران سرا پا به نمونه البسه
 ساسانی است و خنجر بلندی در دست گرفته
 که نوب غلاف آن میان دو پای او نهاده
 شده. به دورا دورها لاله مدور تاج او سرهای
 پرندگان و حیوانات کوهی بنظر میخورد.
 به جزئیات این مجلس نقاشی که شاید درین
 چهل سال اخیر بیشتر صدمه دیده باشد بیشتر
 در اینجا کاری نداریم و یک رسم سیاه قلم
 آنرا پروفیسر گیرشمن در کتاب : اشکائی
 و ساسانی خود (صفحه ۳۱۸) داده. تاج این
 شخصیت مرکزی مرکب از دو بال است که
 در وسط آن سر شیری قرار دارد بعقیده
 پروفیسر «هرزفلد» این تاج مخصوص حکمرانان
 ساسانی در بلخ بود. بعقیده دانشمند
 فرانسوی پروفیسر گیرشمن تصویر ساسانی
 که در دختر نو شیر و آن نقاشی شده
 شباهت بسیار نزدیک به تصویر خسرو اول
 ساسانی دارد که در وسط قاب طلائی کتابخانه
 ملی پاریس بمشاهده میرسد و روی یک
 پارچه درشت بلور سنگی حکاکی شده است.
 دختر نو شیر و آن از نظر تشبیه چگونگی
 مدرسه هنری ساسانی اهمیت زیادی دارد
 و پرده دلچسپی است که صورت تلافی هنری
 ساسانی و بودایی را در قلب افغانستان مجسم
 میسازد. دختر نو شیر و آن سر راه بامیان

هزارسم، سنگان، بلخ واقع بود. **هنرمندان**
 بودایی درین نقاط و دره های مجاور همه جا
 مشغول کار بودند و در اثر **سفارش** حکمرانان
 ساسانی به نقاشی این مجلس مبادرت کرده اند
 و از احتمال بیرون نیست که از روی نمونه های
 انتخابی به ذوق و سلیقه ساسانیان نقاشی
 شده باشد.



همه میدانیم که در بامیان و دره های
 مربوط آن (فولادی) و (ککرك) و در
 هزارسم یعنی (هزار سموچ) یا (هزار غار)
 در (دره خلم بقلی) و سایر دره ها صدها
 معبد بودایی و هزار سموچ در کوهها کنده
 شده. نفوذ هنر ساسانی در اواخر قرن سوم
 مسیحی در تصاویر دیواری بامیان در طاق بت
 ۳۵ متری و در معابد مجاور آن پدیدار شده
 و در طی قرن های ۴ و ۵ مسیحی استحکام پذیرفته
 است، صحنه بزرگ نقاشی رب النوع مهتاب
 (سقف طاق بت ۳۵ متری) تصاویر شهزادگان
 اعانه دهنده (دو طرفه سقف مذکور) بودیس
 اتوای **قشنگ** (دروازه ۵۳ متری) پادشاه
 شکاری معبد دره ککرك یکی از اسلاف شیر
 های بامیان (فعلا در موزه کابل) هر کد ۲۱
 بجای خود جریان نفوذ نقاشی ساسانی را در
 قرن های ۴، ۵ مسیحی اشکارا میسازد. در
 معبد برهمنی کوتل خیرخانه (۱۲ کیلومتر
 شمال غرب کابل) در طی قرن ۵ و ۶ در معبد بودایی
 فندقستان (نزدیک سیاه گرد وسط راه بامیان
 کابل) دامنه ۱ این نفوذ تا قرن ۷ مسیحی
 مشهود است. از این معبد اخیرالذکر زیر تخت
 گلی (شاه و ملکه) مجلی در میان دیکچه
 گلی سکه های از خسرو دوم (۶۲۸ - ۶۵۹)
 پیدا شده و نشان میدهد که در جریان قرن
 ۶ و ربع اول قرن ۷ مسیحی نفوذ نقاشی های

ساسانی با کمال قوت باقی بود و عامل جدید که عبارت از نفوذ هنری گو بتای هندی باشد در آن علاوه شده .

در سال ۲۶۳۲ یعنی در سال اول سلطنت یزدگرد ساسانی یکی از اربابان چینی به نام هیوان - تسنگ وارد کشور ما میشود و اولین زائر چینی نیست که بقصد زیارت مقامات متبرکه بودایی برخاسته و هدف نهایی او هند بود و در راه از خاک های افغانستان هم عبور کرده است . پیش از او در قرن پنجم (فاهین) و بعد از او در قرن هشتم (هوی چه او) وارد دیار ما شده و هر کدام یاد داشت های خود را باقی گذاشته اند که محیط ما از آنها بی اطلاع نیست . طبیعی یاد داشت های (هیوان - تسنگ) بسیار مشروح و نوشته های او بسیار مستند و موقع عبور و مرور از افغانستان (در موقع سفر بطرف هند و در مراجعت به سوی چین) بسیار حساس و مهم است زیرا دین اسلام ظهور کرده و امپراطوری ساسانی در شرف سقوط است . از نظر فرهنگ عمومی مطالبی از این یاد داشت ها میتوان استخراج کرد زیرا چینی «هیوان - تسنگ» که خود عالم متبحر و قصدش زیارت و مصاحبه با علما و چرو بحث و دیدن کتب و آثار مذهبی و فرهنگی هنری بود همه جا در (کهن دژ) قندوز و بلخ و بامیان ، کاپیسا و لمپا کتا (لغمان) و ننگرهار و در مراجعت در ولایت بکتیا و زابل بخصوص در غزنه و ماحول آن و در صفحات شمال شرقی در ماورای شمالی هندو کش از معا بددیدن میکنند و با علما تماس میگیرد . در بلخ یا (براجنا کارا) دانشمند بزرگ این شهر در بامیان باد و نغراز فحول علمای این دهره (آریاداس) و (آریاس) آشنا میشود و مباحثه میکنند . هکذا در (سریکه و یهازا) در معبد بر عمل های چینی در (پوزه

شترک) در دامنه های پهلوان کوه حوالی قریب شرقی بگرام در مجلس بزرگ مناظره مذهبی شرکت مینماید در مسیر و سفر خود بیرون هر دو طریق بودایی (مهاییانی) و (هناییانی) بیرون (چینی) هندوان شیوانی ، بر همان آفتاب پرست همه را می بیند و معلوم میشود که با همه بیقراری ها و حوادث داخلی و خارجی هنوز هم در هر گوشه معا بد بودایی بیشتر آباد و تعداد بیرون آن هنوز بقدر کافی زیاد بود . رسم الخط یونانی که تا ریخته ظهور و تحول آنرا بیان کردیم بعد از یک و نیم هزار سال با اینکه وقت بوقت کم کم تحول نمود ولی بکلی از بین نرفت . مسکوکات شاهان یفتلی و کتیبه وزرگان که مربوط به همین دوره میباشد شهادت میدهد که رسم الخط شکسته یونانی هنوز در افغانستان معمول و مروج بود و الفبای ۲۴ حرفی که هیوان تسنگ از وجود آن در نقاط مختلف شمال و جنوب هندو کش یاد میکند همین الفبای یونانی و رسم الخط شکسته است . زبان بلخی یا باختری با این رسم الخط یکجا دور کرد و تحول نموده . در کتیبه های کوشانی قرن دوم مسیحی ، در مسکوکات کوشانوساسانی در قرن چهارم مسیحی و در مسکوکات و کتیبه های یفتلی در قرن ششم مسیحی در فاصله هر دو صد سال با اسناد و مدارک وجود آن ثابت است . کلمات (بوگو) یعنی (بغ) بمعنی (خدا) و (خداوندگار) و (شاه) یعنی (شاه) هم در کتیبه های یفتلی هم در مسکوکات کوشانو ساسانی و هم در کتیبه کنیشکا در سرخ کوتل دیده میشود و حاجت به تکرار حجت ندارد . منتها همان طور که رسم الخط یونانی رنگ (شکست) بخورد اختیار کرد زبان باختری یا بلخی هم همین راه را پیمود و بهمین صفت درآمد و زبان شکسته می شد . با گسترش

نفوذ فرهنگی و ادبی و هنری ساسانی در طی
 قرن‌های ۴ و ۵ و ۶ و ۷ زبان و ادب پهلوی ساسانی
 پیش از بیش اشاعه یافت و با اصلاحاتی که در
 آئین مزدیسنا بعمل آمد آثار متعدد مذهبی
 و رزمی و اخلاقی و حماسی بمیان آمد.
 خاطره‌هایی از داستان‌های او ستا تجدید
 شد و خوانای نام‌ها به سیره منظومه‌های
 (پهلویک) (اشکانی) چون (ایاتکار زریران)
 عرض وجود کرد و در دهات و قری و نقاط دور دست
 کپستان و جلگه‌های در میان دهقانان نغانستان
 و سیستان و خراسان منتشر و پراکنده گردید.
 رسم الخط پهلوی از رسم الخط آرامی
 منسب شده و در صفحه‌های پیشین این اثر شرحی
 مختصر پیرامون آن نوشتیم.
 بخاطر باید داشت که از آغاز قرن بیستم
 پهلوی (پهلوی) یک صفت دیگر (پهلویک)
 هم بمیان آمد و در نفس (پهلوی) زبان دیگری
 بصفت پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی پدیدار
 شد که برای تفریق از پهلوی ساسانی آنرا
 (پهلویک) خوانند و (یادگار زریران)
 یا (یادگار زری) منظومه حماسی مربوط به
 جنگ‌های داستان‌های ایران و توران مهمترین
 اثر ادبی این زبان است که در سلسله‌کار
 نامه‌های رزمی پیش آهنگ شاهنامه‌ها
 محسوب شده میتوانند و انعکاس آنرا در ادب دوزی
 در هزار فرد (دقیقی بلخی) مشاهده میتوانیم.
 باری مقصد اساسی انشعاب رسم الخط
 پهلوی از رسم الخط آرامی است آنچه در
 پهلوی (هزارش) خواننده اند و تا مدتی
 معنی آنها را نمی فهمیدند و قرائت آثار
 مذهبی پهلوی ساسانی را مشکل ساخته
 بود. همین (هزارش‌ها) بود که در آنسر
 سلیقه و روش‌های مختلف منشی‌ها و خلاصه
 نویسی بعضی کلمات به رسم الخط آرامی وارد
 زبان‌های قدیم و متوسط ایرانی گردید،

و زبان بلخی یا باختری قرار بیکه در جایش
 گفتم تنها زبان متوسط ایرانی است که به
 رسم الخط سامی و منشعبات آن نوشته نشده
 و بر رسم الخط غیر سامی (یونانی) پدیدست ما
 رسیده و ازین جهت ارزش و اهمیت فراوان
 دارد زیرا اصول صوتی و حرف مصوته
 در حفظ اشکال و صورت صحیح تلفظ قدیم
 کلمات کمک بسیار کرده است.
 ۶۵۱ آخرین سال سلطنت آخرین پادشاه
 ساسانی ایران است. سه چهار سال بعدتر
 دیانت اسلامی بمسرحدات غربی مسانزدیک
 میشود. درین وقت هنوز آتش آئین مزدیستایی
 در آتشکده (در اکر کوبه) نزدیک یکی از
 دروازه‌های شهر (زرنج) مشتمل بود، در جبل
 الزور زمین داوود بت معبد آفتاب پرستی
 با چشمان باقوتی و زبور آلات در زیر شعاع
 زریان آفتاب میدرخشید. در (سکاونده) لوگر
 معبد هندوان شیوانی بلند آوازه بود. در
 بامیان و در بسیار نقاط دیگر کابل و کاپیسا
 و نگره‌ها در پرها باز و گنبد‌های استوبه‌ها بودائی
 در فضای لاچوردی آسمان جلب نظر میکرد.
 معاابد (چینی) در غزنی و مختلفاً در گر دیز
 و تگاور پیردانی داشت. پیروان آئین مانسی
 نسطوری‌های مسیحی، نکانستان و کلیسا‌هایی
 در صفحه‌های شمال و شمال غرب در هرات
 و بلخ و بدخشان داشتند. بتکده‌های هنود در
 کابل و لوگر و لغمان و کتر به رونق پارینه
 هنوز باقی بود. در چنین وضعی صدای شیبه
 سوارکاران پیش الطواغیس عرب از سرحدات
 غربی بلند شد و متعاقب آن صدای تکبیر
 (الله اکبر) در کوه‌ها به‌های این سرزمین پیچیده
 و کیش اسلامی کم‌کم پهن شد و گسترش یافت.
 « احمد علی کهزاد »

جلال آباد ۵۰ دلو ۱۳۴۵